

یکی از حضار: تاویل را قبول ندارید؟

آیت الله مددی: تاویل در خود قرآن آمده، یتبعون تاویله.

یکی از حضار: مثلاً یکیش تفسیر باشد و یکیش تاویل باشد

آیت الله مددی: تفسیر در قرآن نیامده، در قرآن یک بار لفظ تفسیر آمده، و احسن تفسیره که ربطی به قرآن ندارد.

یکی از حضار: روایت ما در رابطه با یک آیه، همان آیه، یکیش تفسیر باشد و یکی تاویل باشد، این را قبول دارید؟ یک آیه واحده

داریم که یکی تفسیر شده و یکی تاویل. این را قبول دارید؟

آیت الله مددی: باید نگاه بکنیم، یک چیز کلی نداریم، باید نگاه کرد.

یکی از حضار: می شود چنین موردی باشد؟

آیت الله مددی: امکانش فایده ندارد، من هیچ وقت بحث امکان نمی کنم.

اصحاب گاهی می گویند و هذا تاویل قوله تعالی لکن این روایت خیلی وضع روشنی ندارد

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به روایت الخراج بالضمان بود که ما متعرض شدیم، یک مقدار متعرض جهات تاریخی شدیم و عرض کردیم نکته

ای که در یک مطلب مطرح نظر حقیر است یک مطلب است و گاهی آن مصدر چیز دیگری است ملثا رساله شافعی همین روایت را

آورد که به عمر ابن عبدالعزیز است. ایشان خودش حدیث را قبول دارد، ما به عنوان قبول نیاوردیم بلکه به عنوان این که این تا سال

۱۰۰ این روایت مطرح نبوده، هدفمان این نبود. این به این معنا نیست که چون شافعی قبول کرده ما هم قبول بکنیم، نکته ای که اراده

کردیم این بود و عرض کردیم برای پیدا کردن شواهدی که در حدیث هست به مجموعه شواهد مراجعه می کنیم. یکی از شواهدی را

.....

که می شود گفت به عنوان این حدیث مطرح کردند و بعد هم حتی دیدم اخیرا در بعضی از آقایان در فهم حدیث اثر گذاشته همین قصه صحیحہ ابی ولاد است که شیخ هم اشاره ای به آن دارد؟ این صحیحہ ابی ولاد طولانی است، نسبتا حدیث طولانی است و حدیث نافع است و ابن هبیره را بیاورید، کلمه ابن هبیره در کافی هم آمده، در تهذیب هم آمده، در این دو کتاب نقل شده، اصلش هم از کتاب حسن ابن محبوب است.

یکی از حضار: مالک ابن عطیه، ابی حمزه عن ابی جعفر

آیت الله مددی: نه مالک ابن عطیه توش ندارد، مال ابی ولاد، صحیحہ ابی ولاد است.

یکی از حضار: عدۀ من اصحابنا عن احمد ابن محمد عن ابن محبوب سراد عن ابی ولاد حنان

آیت الله مددی: آهان این روایت.

این صحیحہ ابی ولاد یکی از روایات بسیار مهمی است که در باب ضمان هم به آن تمسک شده، ما الان می خواهیم این روایت را بخوانیم چون در کتب ما به ابوحنیفه نسبت داده شده الخراج بالضمن که در باب غسل هم می آید مطلق ضمان. این رای نسبت داده شده و این هست، ابوحنیفه هست، در این روایت ابی ولاد هم که معاصر ابوحنیفه است این مطلب را خودش از ابوحنیفه نقل می کند که ابوحنیفه این مطلب را گفت. این را مقدمتا عرض کنم، این یک مطلب.

آنی که الان محل کار من است چیز دیگری است و آن این که درست است این مطلب را ابوحنیفه گفت که اگر غصب کرد، اگر تلف شد از مال اوست، حالا هم منافع مال اوست، ابوحنیفه این مطلب را گفته. من اینجا می خواهم بحث دیگری را انجام بدهیم و آن این که ابوحنیفه نگفت الخراج بالضمن، حکم را گفت، نگفت قال رسول الله الخراج بالضمن. این نکته را دقت بکنید، این حکم را گفت که اگر تلف بشود این مال این است پس منافعش هم مال این است چون مرحوم آقای ایروانی تمایل پیدا می کنند که این معنای الخراج بالضمن این باشد، اصلا معنای الخراج بالضمن این باشد، این جور معنا می کند. هر مالی که اگر تلف شد از من حساب بشود پس منافعش هم مال من است لذا ضمان را به معنای تلف گرفته تا وقتی که تلف بشود. ماها معروف بین علمای ما این است که ضمان را قبض گرفتند،

وقتی که قبض بکند، ربطی به تلف ندارد، مرحوم آقای ایروانی دیدم تمایل به این معنا در حدیث دارد که این حدیث را حمل بر این معنا بکند، بر این معنایی که اگر تلف شد یعنی اعتبار و ضمان را مراد تلف یعنی اگر این تلف شد در عهده من می آمد پس بنابراین منافعی هم مال من است. این الخراج بالضمن را این جور معنا می کند و مثلاً استظهار می کند این معنا را از ابوحنیفه.

خب یک بحث این است که این معنا فی نفسه قابل قبول است یا نه؟ این یک بحث است و یک بحث دیگر این است که من الان روی آن تاکید دارم، این مطلب را در این صحیحہ ابی ولاد با این که از ابوحنیفه نقل می کند نمی گوید و قال ابوحنیفه الخراج بالضمن، من دنبال این بحثم مثل همان قصه موطا مالک، موطا مالک حکم را نوشت که اگر عبدی خرید نمای عبد در این ایام خیار مال مشتری است اما نگفت قال رسول الله ... یعنی الان ما دنبال سیر تاریخی حدیثیم که در سیر تاریخی آیا این مطلب ثابت است یا این مطلب ثابت نیست؟

یکی از حضار: ابوحنیفه این روایت را ندیده؟

آیت الله مددی: این شبهه دارد که شاید، ما چون گفتیم معلوم می شود در مدینه مشهور بوده یعنی اگر هم در مدینه مشهور بوده حکمش که بوده اما نقل نشده، با این که مدینه جای نقل از عائشه و عروه است، اگر بنا بشود حدیث عائشه و عروه جایی نقل بشود موطنش مدینه است، اصلاً محیط مدینه محیط عائشه و عروه ابن زبیر است.

از این که نقل نمی کند با این که حدیث هم به عروه و عائشه، چون تمام اسانید به عائشه بر می گردد. از این که نقل نمی کند معلوم می شود که حکم را در مدینه قبول کردند اما حدیث در مدینه هنوز جا نیفتاده بوده. البته این قرن دوم است، ما الان اول رفتیم عمر ابن عبدالعزیز، اول قرن دوم، بعد موطا مالک میانه قرن دوم، ۱۵۰، الان روی ابوحنیفه هستیم. این هم باز میانه قرن دوم است. فقط فرقی این است که ابوحنیفه در کوفه بود مالک در مدینه بود، صحبتی که من می خواهم بکنم این است که ممکن است بگوییم ابوحنیفه این حکم را فهمیده، شاید حسب القاعده فهمیده. دقت می کنید، تازه آن زمان را هم این آقایان همین طور که آقای ایروانی احتمال دادند آن ضمان را به معنای قبض نگرفته. آن چه که ما الان به ابوحنیفه نسبت می دهیم ضمان به معنای غصب است یعنی اگر دستش گرفت

منافعش مال اوست، اگر هم تلف شد تلفش هم از او حساب می شود، باید پولش را بدهد. ما این جور معنا می کنیم. این معنایی که در این روایت نقل می شود که آقای ایروانی می گوید ظاهر روایت هم شاید همین باشد نه، حساب این را نمی کند، حساب این را می کند که هر مالی که تلف شد اگر تلف شد پای من حساب شد منافعش هم مال من است. اگر تلفش پای من شد منافعش هم مال من است. حالا من این مقدمه را گفتم عرض بکنم، این روایت خیلی طولانی است. به هر حال وقت ما را می گیرد، چون خود شیخ هم در این مسئله به این روایت اشاره می کند، خود مرحوم شیخ قدس الله سره در این مسئله به روایت ابی ولاد حناط، البته حناط عادتاً حنطه فروش است یعنی گندم، گاهی هم به کسی که حنوط، حنوط مال میت است که در کفن می گذارند، به آن هم حناط گفته می شود لکن احتمالاً بیشتر گندم فروش باشد.

قال اکثریتُ بغلا، بغل یعنی قاطر، اسطر.

ابی ولاد حناط در کوفه بوده

یکی از حضار: قال :اکثریت بغلاً إلی قصر ابن هبیره

آیت الله مددی: ابن هبیره، این کوفه چون عرض کردم دامنه فرات است خیلی دیر ها آن جا بوده. تا قصر ابن هبیره که نزدیک کربلا بوده. الان هم بعضی از آثار، البته قصیر امیر در اطراف شط کوفه بوده، یک مقدار پایین ترش هست. علی ای حال در اطراف شط کوفه هم قصوری بوده و هم دیر ها و معبدهایی بوده که راهب های مسیحی آن جا بودند.

یکی از حضار: ذاهباً و جائياً

آیت الله مددی: من یک قاطری گرفتم تا به قصر ابن هبیره بروم. از کوفه تا آنجا بروم. بروم و برگردم، فرض کنید مثلاً یک درهم، دو درهم.

یکی از حضار: بکذا و کذا، و خرجت فی طلب غریم لی

آیت الله مددی: اصطلاحاً بعضی هایشان معتقدند که مثلاً اگر گفت بکذا یعنی به پنج درهم، اما گفت کذا و کذا مثلاً دوازده درهم، دو تا پول است نه یکی. اگر یکی آورد و گفت بکذا یعنی پنج تا، یک رقمی، می گویند دو رقمی شد و سه رقمی شد. کذا و کذا دو رقمی می شود. کذا و کذا درهما در سواش آمده کذا و کذا، دو تا آورده که این مثلاً پانزده درهم می شود.

یکی از حضار: فلماً صرت قرب قنطرة الكوفة

آیت الله مددی: طبعاً قنطرة پل به معنای پل است، پل بزرگ که رفت و آمد می شود، نمی دانیم الان چه پلی بوده چون اینها در طی زمان خراب می شوند. الان یک مقدار از کوفه بالاتر برویم پلی هست البته پل شناوری است. می خورد به قول خود محلی ها ذوالکفل که از انبیای بنی اسرائیل است و قبرش هم الان آن جا هست، آثار یهودی هم هست و قبرهای علمای یهود هم داخلش هست، همین الان هم هست، این پل را من دیدم و من خودم از آن رد شدم اما پل دیگری فعلاً یادم نمی آید. احتمالاً دیگه خراب شده. فلماً صرت قرب قنطرة الكوفة، نزدیک پل که رسیدم هنوز به آن مقصد خودم نرسیده بودم

یکی از حضار: خبرت : أن صاحبی توجه إلى النيل

آیت الله مددی: نیل یک قسمتی است قبل از بغداد، الان اصطلاح محلی مصیب و محاویل می گویند، محاویل یعنی نیروگاه برق، نه نیروگاه تولیدی، برق را توزیع می کند، شبکه توزیع برق، یک منطقه ای است که آن جا شبکه توزیع برق است، محاویل بهش می گویند، لهجه محلی الان. این جا تقریباً یکمی کمترش را در اصطلاح قدیم نیل می گویند، این نیل مصر نیست، این روی دجله است، روی فرات نیست، نیل روی دجله است یا قبلش یا بعدش هم سورا است، بیاض نهر سورا، سورا هم یک منطقه ای در دجله است. سورا و نیل در دجله اند.

یکی از حضار: فتوجهت نحو النيل

آیت الله مددی: شنیدم آن بدهکار من به نیل رفته، من از قصر ابن هبیره رد شدم و تا نیل رفتم، به نیل که رسیدم گفتند به بغداد رفته. چون عرض کردم نیل قبل از بغداد است، حدود محاویل، البته دقیقاً نمی خواهم بگویم محاویل بلکه حدود محاویل

یکی از حضار: فلماً أتیت النیل خبرت: أنه توجه إلى بغداد، فاتبعته

آیت الله مددی: تا به بغداد رفتم، بنا بود که مثلاً تا ۵۰ کیلومتر بروم، تا ۱۸۰ کیلومتر رفتم، بین کوفه و بغداد الان به طور متعارف ۱۸۰ کیلومتر است، با یک فاصله جلو رفتم، ۱۸۰ کیلومتر، از آن مقداری که قرارداد ما با صاحب قاطر بود من بیشتر رفتم.

یکی از حضار: فظفرت به و رجعت الى الكوفة و فرغت فيما بيني وبينه، و رجعنا الى الكوفة و كان ذهابي و مجيئي خمسة عشر يوماً فاخبرت صاحب البغل بعذري و اردت أن اتحلل منه

آیت الله مددی: خواستم حلالیت، بابا راضی باش، من بنا بود تا آن جا بروم ولی به من هی گفتند رفتم تا ۱۸۰ کیلومتر، بالاخره راضی باش، مقدار اتفاق ما این قدر بود، عملاً من این قدر رفتم

یکی از حضار: فبذلت خمسة عشر درهما فأبى أن يقبل

آیت الله مددی: گفت نه بیش از ۱۵ درهم است.

یکی از حضار: فتراضينا بأبي حنيفة

آیت الله مددی: این تراضیا اشاره به قاضیض تحکیم است چون عرض کردم ابی حنیفه شان نداشت. ابوحنیفه به یک معنا آدم گمنام بود، یعنی شانی نداشت و لذا می گوید فتراضینا، این را اصطلاحاً قاضی تحکیم می گویند، نه این که قاضی بود، شاگردش ابو یوسف قاضی بود، خود ابوحنیفه قاضی نبود.

یکی از حضار: فأخبرته بالقصة و أخبره الرجل فقال لي ما صنعت بالبغل

آیت الله مددی: می گوید با قاطر چکار کردی؟ گفت رددته سالما، بالاخره قاطر را برگردانم

یکی از حضار: فقلت قد دفعته إليه سليماً قال نعم بعد خمسة عشر يوماً قال فما تريد من الرجل

آیت الله مددی: آن شرط گفت بله برگرداند ولی بعد از ۱۵ روز، این که تا قصر برود، بیشتر رفت، تا ۱۸۰ کیلومتر رفت.

یکی از حضار: قال أريد كرى بغلي فقد حبسه على خمسة عشر يوماً

آیت الله مددی: پانزده روز از من جدا کرده

یکی از حضار: فقال ما أرى لك حقا

آیت الله مددی: عرض کردم ما أرى خوانده می شود چون فعل مجهول اگر خوانده بشود اسنادش إلى الله است، أرى یعنی خدا به من این جور نشان می دهد، أرى اگر باشد یعنی شخص من. الان هم کتب اهل سنت که چاپ و تحقیق می کنند این ها را اعراب می گذارند، ما أرى یا أرى لك أن تفعل کذا یعنی به عنوان این که این نظر شخصی من نیست، موید من عند الله است. خدا به قلب من این طور داده، یعنی خدا به قلب من این طور می اندازد که این طور باشد. ما أرى لك.

می خواهد بگوید اجتهاد من صحیح است، فقاها من صحیح است.

یکی از حضار: لأنه اكتر اه إلى قصر ابن هبيرة فخالف و ركبہ إلى النیل وإلى بغداد فضمن قيمة البغل

آیت الله مددی: ببینید این جا ضمن را آورده، ببینید

یکی از حضار: و سقط الكرى

آیت الله مددی: با این که از آن قصر ابن هبیره تا بغداد جزء اتفاق نبود، به اصطلاح ما حالا یا غصب است. البته من عرض کردم ممکن است این را غصب ندانیم اما تصرفش حرام است چون خارج از قرارداد است، قصر را اگر استیلاء گرفتیم استیلاء نبود، گفت بعد می روم صاحبش را راضی می کنم. ایشان می گوید ضمن. این ضمن را دقت بکنید اما نمی گوید الخراج بالضمن.

یکی از حضار: یعنی خسارت گرفته؟

آیت الله مددی: نه، یعنی به عهده اش شد. همین که از قصر ابن هبیره از نزدیک کربلا رد شد این در ضمان او شد، یعنی اگر تلف می شد باید می داد. من می خواهم دنبال نکته دیگری هستم، نکته من روشن شد یعنی اشعار به این روایت دارد اما خود روایت را نیاورده. ضمن را دارد، قبول دارم اما نمی گوید قال رسول الله الخراج بالضمن یعنی به عبارت دیگر یعنی می خواهد روی قاعده درست بکند، بگوید این اگر تلف می شد چه کسی باید پولش را می داد؟ این آقا، پس منافعش هم مال این آقا.

یکی از حضار: اصلاً خود ابوحنیفه شان حدیثی دارد که می‌بگوید قال رسول الله؟

آیت الله مددی: عرض کردم این ابن خلدون در مقدمه اش نوشته که ابوحنیفه ۱۷ تا حدیث را صحیح می‌دانسته، خیلی عجیب است. احناف خیلی به او حمله کردند. چون الان مسانید ابی حنیفه چاپ شده، چاپ هند، فقط ایشان ۱۹ تا مسند دارد، آن‌ها می‌گویند فقط ۱۹ تا مسند دارد نه این که ۱۷ حدیث. البته آن مسانید ابوحنیفه هم شرحی دارد که آن حنفی این مطلب را نوشته بود که بیخود نوشته بود. حالا به هر حال وارد نمی‌شویم.

این که ایشان کلاً ابوحنیفه شان حدیثی ندارد درست است و حتی کراراً عرض کردم خود بخاری به ایشان طعن می‌کند. عرض کردیم از صحاح سته فقط یکیشان از ابوحنیفه نقل می‌کنند، هیچ کدامشان نقل نمی‌کنند. نه مسلم و نه دیگران. اصلاً ابوحنیفه در حدیث خیلی متهم است، فوق العاده.

به هر حال یک مطلبی هست و آن مطلبی را که آقای بروجردی فرمودند یک حدیثی اگر مشهور بود قبول می‌کنیم. الان قرن سوم یک دفعه مشهور شده، سنن اربعه آورده. خواندیم دیگه حاکم در مستدرک گفته آن آقا گفته و شافعی در رساله. یک دفعه شهرت پیدا کرده. من حرفم این است که تا زمان امام صادق شهرت ندارد. بر فرض حرف آقای بروجردی را قبول بکنیم این جا را نمی‌توانیم قبول بکنیم. این را می‌خواهم بگویم که یواش یواش عادت بکنید شناخت تاریخ اسلام، سیره، فقه و تمام اینها از این راه بشود خیلی به نتایج جدیدی می‌رسیم. من روی یک مثال چند روز است که شما را معطل کردم، یعنی این نشان می‌دهد اولاً سال ۱۰۰، ۱۰۱ عمر ابن عبدالعزیز خبر نداشت، سال ۱۵۰ مالک در موطا حدیث را نیاورده بود، حکم آورده ولی حدیث را نیاورده. شبیه این حکم را در غضب یا در تصرف ممنوع ابوحنیفه آورده با اشارات، ضمن، اشارات دارد، اما نمی‌گوید قال رسول الله الخراج بالضمن، الان در کتب ما و در کتب اهل سنت می‌گویند ابوحنیفه گفت که این حدیث الخراج بالضمن شامل غضب هم می‌شود. خب این ابی ولاد با او صحبت کرد، از این بهتر نمی‌شود، ابی ولاد آمده با ابوحنیفه صحبت کرد، روبرو شده، دقت کردید چی شده؟ دیگه از این روشنتر نمی‌شود، بهتر از این است که در کتاب‌ها نقل می‌کنند. عبارتی را که ابوحنیفه دارد اشعار دارد، حکم را دارد، حدیث را ندارد. من می‌خواهم این را بگویم

چنین حدیثی را نگوید چون امام صادق نیاوردند پس این مشهور است و امام قبول فرمودند و بعد بیفتید دنبال معنایش و احتمالات در معنایش. یک دفعه دیگه بخوانید.

یکی از حضار: قال ما أرى لك حقا لأنه اكتراه إلى قصر ابن هبيرة فخالف و ركبہ إلى النيل و إلى بغداد فضمن قيمة البغل و سقط الكرى
آیت الله مددی: این اشاره است. این سقط الكرى دیگه تو نمی شود از آن اجاره بگیری، مال الاجاره، می خواسته مضمونش. مثلا منافعش
مال او، این طور می خواهد بگوید، سقط الكرى، تو نمی توانی پول او را بگیری، کرا یعنی کرایه ماشین تا بغداد. این را نمی توانی
بگیری اما نگفت الخراج بالضمن. دقت می کنید؟ احتمالا روی قاعده فکری خودش انجام داده، گفته هر مالی که در عهده آدم آمد عهده
هم به این معنا، چون آن اسمش عهده قهری است که اگر تلف شد من ضامنم. هر مالی که در عهده آدم آمد الان فعلا کلام ایشان در
عهده قهری است. در عهده آدم آمد اگر منافعی داشت آن منافع هم مال آدم است چون مادام در عهده من است پس منافعش هم مال من
است، خلاصه حرف روشن شد؟ اما آیا ایشان این معنا را از الخراج بالضمن فهمیده؟ یا حدیث الخراج بالضمن را قبول داشته؟ از این
عبارت در نمی آید، البته عرض کردم به ایشان نسبت داده شده اما از این عبارت در نمی آید.

یکی از حضار: فلما رد البغل سليما و قبضته لم يلزمه الكرى

آیت الله مددی: ببینید می گوید تو گفתי قاطر را سالم برگرداند. حالا که سالم است پس تلف نشد، حالا که تلف نشد پس نباید چیزی
بدهد. چون در این ۱۵ روز در ضمان او بود، در این ۱۵ روز منافعش هم مال او می شود. روشن شد چطور استدلال کرده؟ سقط الكرى،
دیگه تو نمی توانی چیزی از او مطالبه بکنی

یکی از حضار: قال فخرجنا من عنده

آیت الله مددی: بعد می گوید در آمدیم، این مرد خودش گفت قبول کردم ولی شروع کرد انا لله و انا اليه راجعون که هیچی در نیومد،
من ۱۵ درهم بهش دادم ولی قبول نکرد ولی آن آقا گفت هیچی نمی خواهد، اصلا یک درهم هم نمی خواهد، بالاخره این خراج بالضمن
اقتضا می کند که تو می توانستی از منافع استفاده بکنی

یکی از حضار: و جعل صاحب البغل یسترجع فرحمته مما أفتی به أبو حنیفه فأعطیته شیئا و تحللت منه

آیت الله مددی: می گوید من گفتم نمی شود، یک چیزی بهش دادم و راضیش کردم، حلالیت طلبیدم

یکی از حضار: فحجبت تلك السنة فأخبرت أبا عبد الله بما أفتی به أبو حنیفه

آیت الله مددی: خیلی عجیب است، این روایت واقعا روایتی است، به یک قاطر و با این خصوصیات قال علیه السلام فی مثل هذا القضاء

و شبهه تحبس الماء ماءها، باران نمی آید. و تمنع الارض برکتها.

چیز عجیبی است واقعا، روایت غریبی است.

حالا قاطر کلش چقدر ارزش دارد که ۱۵ روز قاطر را برداشته و برده، کل این تحبس الماء رزقها و تمنع الارض برکتها. حدیث خیلی

تکان دهنده است.

یکی از حضار: قال فقلت لأبی عبد الله فما ترى أنت

آیت الله مددی: حالا اصطلاحا می گویند ما تری خوانده بشود،

یکی از حضار: قال أرى له عليك مثل كرى بغل ذاهبا من الكوفة إلى النیل

آیت الله مددی: ببینید تو غصب کردی، یا غصب است یا بنا بر این که تصرف من غیر اذن است، من غیر اذن اعم از غصب است. تو

تصرف کردی بدون اذن مالک. ما بین کرایه از قصر ابن هبیره تا نیل، چون امام نفرمود از قصر تا بغداد، چون ممکن است اینها اصلا

قیمت هایش هم فرق بکند. تا نیل، از نیل تا بغداد، از بغداد تا کوفه، این مقداری است که تو تصرف بدون اجازه کردی، آن عقد تو تا

ابن هبیره بوده. بقیه اش را باید ضامن بشوی

یکی از حضار: و مثل كرى بغل راكبا من النیل إلى بغداد

آیت الله مددی: ببینید تا نیل را حساب کرد باید نیل تا بغداد.

آن وقت بغداد را هم تا کوفه حساب کرد، نه حتی بگوید تا قصر ابن هبیره، این هم خیلی عجیب است چون می گوید همه کار غیر طبیعی بوده این قسمت هم داخل در عقد نمی شود.

یکی از حضار: و مثل کری بغل من بغداد إلى الكوفة توفيه إياه.

آیت الله مددی: این را بهش می رسانی، اوفوا بالعقود، احتمال هم دارد باب وفاء باشد، توفیه ایاه یا باب توفی، باب تفعیل است و یا باب افعال است.

یکی از حضار: قال: فقلت: جعلت فداک قد علفته بدراهم

آیت الله مددی: من بهش غذا دادم، پول بهش دادم و خرج کردم، فرمود نه، تو استحقاق نداری. این جا تعبیر دارد لأنک غاصب

یکی از حضار: فلی علیه علفه فقال لا لأنک غاصب فقلت أرأیت لو عطب البغل و نفق

آیت الله مددی: نفق یعنی تلف شد. عطب یعنی از کار افتاد، پایش شکست، بی حال شد، ضعف پیدا کرد یا نفق، اگر تلف شد در این مدتی که من غصب کردم اگر تلف شد.

یکی از حضار: أليس كان يلزمني قال نعم قيمة بغل يوم خالفته قلت فإن أصاب البغل كسر

آیت الله مددی: البته این جا دارد یوم خالفته، یوم خالفته یعنی از بعد قصر ابن هبیره. چون این بحث را من عرض کردم که کدام قیمت را ضامن است، در این که آیا قیمت یوم القبض است؟ این جا می گویند یوم خالفته یوم تلف است، مراد از یوم خالفته یوم تلف است. این روزی است که در حقیقت تلف شده و از این روز به عهده تو آمده، مراد از آن روزی که به عهده می آید، تا عین موجود است به عهده نمی آید، از یک روزی که تلف می شود به عهده می آید پس مراد از خالفته در حقیقت این است. یوم خالفته.

یکی از حضار: قلت فإن أصاب البغل كسر أو دبر أو غمز

آیت الله مددی: كسر یعنی شکستگی، دبر یک نوع مرضی است که در پوست و اینها پیدا می شود. دبر.

یکی از حضار: فقال عليك قيمة ما بين الصحة و العيب يوم ترده عليه قلت فمن يعرف ذلك، قال أنت و هو إما أن يحلف هو على القيمة فيلزمك فإن رد اليمين عليك فحلفت على القيمة لزمه ذلك أو يأتي صاحب البغل بشهود يشهدون أن قيمة البغل حين أكرى كذا و كذا فيلزمك قلت إن كنت أعطيته دراهم و رضى بها و حللني فقال إنما رضى بها و حللك حين قضى عليه أبو حنيفة بالجور و الظلم

آیت الله مددی: می گوید قبول است، تو را حلال کرد اما چون فتوای ابوحنیفه را دیده بود، او گفت هیچی نمی خواهی، بالاخره قبول کرد، گفت بهتر از هیچی است که ابوحنیفه گفته، چون او به ظلم و جور به تو فتوا داد، نه این که او واقعا راضی بوده، راضی نبوده واقعا.

یکی از حضار: و لكن ارجع إليه فأخبره بما أفيتتك به فإن جعلك في حل بعد معرفته فلا شيء عليك بعد ذلك

آیت الله مددی: اگر آن وقت گفت اشکال ندارد.

یکی از حضار: قال أبو ولاد فلما انصرفت من وجهي ذلك

آیت الله مددی: از این سفر خودم برگشتم.

یکی از حضار: لقيت المكارى فأخبرته بما أفتاني به أبو عبد الله و قلت له قل ما شئت حتى أعطيكه فقال قد حببت إلى جعفر بن محمد

آیت الله مددی: اصلا این قدر با ائمه بیگانه بودند می گوید این مطلبی که گفתי حببت، امام صادق در قلب من است.

یکی از حضار: و وقع في قلبي له التفضيل

آیت الله مددی: یعنی بر ابوحنیفه مقدم و افضل است.

و أنت في حل و إن أحببت أن أرد عليك الذي أخذته منك فعلت

آیت الله مددی: حتی آن پولی را هم که گرفتم بر می گردانم. عملا مثل فتوای ابوحنیفه.

علی ای حال آن چه که محل کلام ما در این مسئله است چون به ابوحنیفه نسبت داده شده که الخراج بالضمان را این جور معنا کرده.

خوب دقت بکنید احتمالا این را گفته، من این مطلب را قبول کردم اما این که الخراج بالضمان را نقل کرده باشد روشن نیست،

یکی از حضار: اگر این حدیث را بپذیرید این ردّ الخراج بالضمن است چون که مصداق اصلی الخراج بالضمن می شود غصب، چون آدم در ملک خودش، این ملک من است، در معامله اختیاری، می گوید این ضامن این هستم، من ضامنم در برابر کی؟ آدم در ملک خودش هم مگه ضامن است که حالا بعد فسخ شد خراج این.

آیت الله مددی: حالا اجازه بدهید من یک نکته دیگری را هم عرض کنم شاید جواب شما روشن بشود.

البته چون ما عرض کردیم ضمان را به معنای عهده و تعهد گرفتیم و در اصطلاح فقهی ضمان به معنای قبض هم هست، چون نکته اش این بوده اگر کسی چیزی را فروخت تا مشتری قبض نکند به عهده بایع است. لذا چون این دو تا با هم تلازم دارند گاهی ضمان به معنای قبض است، یک روایتی است چون یک شاهد دیگری هم می خواستم بیاورم یک روایتی از پیغمبر اکرم است که در کتب اهل سنت آمده، ما هم داریم. شما بیاورید. نهی رسول الله، چهار جمله است، نهی رسول الله عن ربح ما لم یضمن، این لم یضمن یعنی لم یقبض، تا این معنای ضمان هم روشن بشود. نهی رسول الله عن ربح ما لم یضمن. این در روایت ما هم آمده است. در روایت اهل سنت هم آمده.

اولا این یک مطلبی بود که من هی در ذهنم دیروز می خواستم بگویم یادم رفت. یک عبارتی را از مرحوم شیخ طوسی در خلاف خواندیم که شیخ طوسی بعد از این که مطلبی را از شافعی نقل می کند بعد می گوید دلیلنا عموم قوله صلی الله علیه و آله و سلم الخراج بالضمن که ایشان نگفت دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم. معلوم می شود دلیل را همین روایت گرفته. و من گفتم این ظاهرش این است که تبنی شیخ است، تلقی نیست. این را عرض کردم تصحیحش می کنم، شیخ اصولا در این کتاب الخلاف گاهی وجوهی را نقل می کند که حس می کنیم در عده ایش جنبه جدلی دارد نه جنبه برهانی یعنی مقبول عند الخصم را می خواهد بگوید، آن چیزی را که طرف مقابل قبول دارد، این در کتاب خلاف هست، مثلا در جایی که شک در جزئیت یا شرطیت است، در بعضی جاها اصالة البرائة جاری می کند و در بعضی جاها اصالة الاحتیاط. به نظرم در حد این که بخواهد طرف مقابل را رد نکند. معلوم نیست یعنی ایشان می خواهد بگوید عموم قوله در رد بر شافعی که حدیث این را قبول دارد، در رد بر شافعی حدیث تعمیم دارد، عام است. شامل ولد و غیر ولد هم می

شود. عموم قوله الخراج بالضمن و لذا من آن روز عرض کردم این تبنی است، این احتمالا تبنی هم نباشد، دقت می کنید؟ مبنای شیخ نباشد، جدلی است چون شافعی الخراج بالضمن را قبول دارد، تو که الخراج بالضمن را قبول داری الخراج بالضمن شامل هر دو می شود، ببینید عموم، عموم قوله، تو که حدیث را قبول کردی پس به عمومش عمل بکن.

چون من آن روز نسبت دادم که شاید شیخ تبنی کرده بعد یادم آمد که خود من کرارا عرض کردم کتاب خلاف بیشتر ما یحتج علیهم یا ما یحتج به علیهم است، نه مال یحتج بها یا ما یحتج شیخ بها و إلا کتاب یکنواخت نیست، متأسفانه کتاب خلاف یکنواخت نیست و من این را توضیح دادم اصولا یک چیزی به نام فقه الخلاف است. این فقه خلاف چند جور است. یکیش این طوری است یعنی یک حالت شناوری و جدلی دارد. مثلاً یک جا می خواهد ابوحنیفه را رد بکند به اصالة البرائة تمسک می کند، شبیه آن را می خواهد شافعی را رد بکند به اصالة الاحتیاط تمسک می کند، این می شود در کتب خلافتی این مطلب بوده، متأسفانه شیخ در این کتاب این روش را دارد یعنی یکنواخت نیست. بعضی جاها حالت رد مناقشه جدلی دارد نه مناقشه واقعی لذا حتی این عموم قوله صلی الله و آله و سلم الان برای ما روشن نیست که حتی تبنی باشد، در حد احتجاج علی الشافعی است. آشنایی با این کتب خیلی مهم است.

عرض کنم خدمت با سعادت شما، یک روایت دیگر است، نهی عن ربح ما لم یضمن.

یکی از حضار: ببینید این دعائم عن رسول الله، أنه علی ربح ما لم یقبض. حالا بیایم سر تهذیب که آقا فرمودند، عن ربح ما لم یضمن.

آیت الله مددی: ما لم یضمن.

عرض کنم که این روایات ربح موردش در تجارت است اصولا، روایات خراج موردش در کارکرد و در عمل است، در بهره وری است. ربح یعنی سود، کتاب را ده هزار خریدید، فروختید دوازده هزار تومان. کاری به آن کتاب نکردید، این را ربح می گویند، اما این روایت الخراج در آمد است، کار کرده، عبد کار کرده است. غرض حواس ما هست، نگویید آن جا ربح است و این جا خراج است.

آن روایت نهی رسول الله عن ربح ما لم یضمن در مکه صادر شده است. این روایت اگر باشد و اگر کلام عائشه نباشد در مدینه است. آن روایت موردش ربح است، آن روایت را عرض کردم اهل سنت مثل بخاری و مسلم آن را هم قبول نکردند. آن هم مثل همین است،

مثل همین الخراج بالضمان است، چهار تا عبارت است، نهی عن بیع و شرط، عرض کردیم تاریخ هم دارد، در سال هشتم هجرت که فتح مکه در ماه رمضان بود عبدالله پسر عمرو و عاص حدود ۱۵، ۱۶ سالش بود، پانزده و خرده ای سال. این در آن جا بود، این مطلب را از رسول الله شنید. پیش اهل سنت هم سندش همین است. بعد پیغمبر یک جوان نوزده ساله را وارد مکه کردند به نام عتاب ابن عصید، ایشان می گوید پیغمبر این چهار تا مطلب را به عتاب گفتند که به اهل مکه، چون اهل مکه تجارتی بودند، عرض کردم مکه وادی غیر ذی زرع بود، زراعت توش نبود. مدنی ها اهل زراعت بودند، تجارتشان خیلی کم بود، البته زمان امام صادق آن جا هم تجارتی شد اما زمان رسول الله تجارتی نبود

این ربح ما لم یضمن یکی از کارهایی است که الان هم در دنیای سرمایه داری متعارف است و در آن زمان پسر برادر حضرت خدیجه حکیم ابن حزان یکی از بزرگترین سرمایه دار های مکه بود، این شعر فما رجعت بخائبة رکابها، حکیم ابن حزیم، این خیلی، بعد هم مسلمان شد، حضرت خدیجه عمه ایشان بود. اگر اشتباه نکرده باشم. عمه ایشان است و می گویند گاهی اوقات در روز عید قربان، به نظرم نوشته هزار تا بنده را آزاد می کرد. خیلی است، مبلغ خیلی سنگینی است اگر راست باشد، خیلی مرد فوق العاده ای است. یک مقداری از احادیث تجارتی با این است. این لا تبع ما لیس عندک هم با این است. این احتمالا پیغمبر اکرم دستوری و آئین نامه ای به این عاملشان دادند والی مکه که این معاملاتی را که الان هم متعارف است، این ربح ما لم یضمن، خب می دانید الان را بخواهید، ممکن است یک کسی ده هزار کولر در کره جنوبی بخرد، مثلا به صد میلیون تومان بخرد، هنوز راه نیفتاده به یکی دیگه می فروشد ۱۲۰ میلیون تومان، متعارف است، هنوز سوار کشتی نشده به یکی دیگه می فروشد ۱۳۰ میلیون تومان، این ربح ما لم یضمن یعنی این، یعنی ربح ما لم یقبض چون الان هم هست، در بندر رسیده می فروشد، هنوز قبض نکرده می فروشد، در راه و در کشتی است می فروشد، با یک زیادتی می فروشد، باز او به یکی دیگه می فروشد. نهی رسول الله، طبعا معروف است، این که جائز است، حالا این هم یک بحثی دارد که از این ربح ما لم یضمن را چکار بکنیم؟

نهی رسول الله عن ربح ما لم یضمن، این فقط در کتاب عبدالله پسر عمرو عاص آمده. آن وقت در روایات ما هم آمده، سندش را بخوانید. این سندش پیش ما شرحی دارد.

یکی از حضار: عنه عن محمد ابن الحسین عن علی ابن اسباط، عن سلیمان ابن صالح عن ابی عبدالله نهی رسول الله عن سلف و بیع فی بیع و عن بیع ما لیس عندک و عن ربح ما لم یضمن.

آیت الله مددی: ببینید چهار تاست.

چهار تا مطلبی است که پیغمبر به عاملشان و والیشان در مدینه نوشتند که البته اهل سنت هم مفصل بحث دارند، اولاً سند را قبول کردند عده زیادیشان و حتی حاکم در مستدرک نوشته هذا حدیثٌ صحیحٌ بالاجماع، چون بخاری و مسلم را نیاوردند. دیروز اشاره ای کردم. من بعضی از آقایان را دیدم مطلبی نوشتند.

یکی از حضار: سنن کبری همین که حضرتعالی دارد.

آیت الله مددی: اصلاً حاکم دارد هذا حدیثٌ صحیحٌ بالاجماع.

بعضی ها تصور کردند این عبارت حاکم به این معناست که این حدیث صحیح است پیش اهل سنت اجماعاً، ملتفت نشدند، اصلاً کتاب مستدرک بخاری و مسلم است چون در بخاری و مسلم نیامده، حدیث نیامده، مرادش از اجماع روات غیر از بخاری و مسلم است. می گویم عبارت اهل سنت را من گاهی این جا می خوانم چون مجبورم چون گاهی اوقات نوشته می شود، الان هم نوشتارهای شما را دیگران نگاه می کنند، خب می خندند و می گویند شما از اصطلاح خارجید، این اجماعی که در کتاب حاکم آمده نه این که بالاجماع بین علما، مسلم نیاورده، بخاری هم نیاورده و شرحش را عرض کردم این کتاب مشکلات فنی دارد که الان جایش این جا نیست که من متعرض بشوم. آن وقت این کتاب را کلاً بخاری و مسلم نقل نمی کنند اما بقیه نقل می کنند، خود احمد ابن حنبل در مسند دارد قبل از بخاری و مسلم. و بزرگان اهل سنت عده زیادیشان قبول دارند و مثل ابن حزم، ابن حزم کتاب را قبول ندارد. این همان صحیفه صادقه است که چند روز پیش اسمش را بردم. ابن حزم کتاب را می گوید صحیفه سوء، این صحیفه باطلی است، قبول ندارد. می گوید این

.....

حدیث اولش را قبول دارم. این مال عمرو ابن شعیب است، این عن ابیه عن جده قال رسول الله، نهی رسول الله، بعدش هم دارد که من وقتی شروع به نوشتن حدیث رسول الله کردم در فتح مکه بود، این اول حدیث در این کتاب است. اصلاً افتتاح کتابش به این بود که بعد هم به رسول الله می گوید قریش من را نهی می کنند و می گویند رسول الله بشر است، حالت غضب و فرح دارد، ننویس، حضرت می فرمایند بنویس، اکتب، فوالذی نفسی بیده لا یخرج من هاهنا، از زبان من غیر از حق خارج نمی شود، بیخود گفتند، غضب و فرح نیست، این مهم ترین حدیث در کتابه الحدیث پیش اهل سنت همین است، دقت کردید؟ این تاریخ نوشتنش پانزده و خرده ای سال عمرش بوده، نوشته تا وفات پیغمبر. این اسمش صحیفه صادقیه شده است، الان هم جداگانه مستقل چاپ کردند، تا حالا نبود. جمع کردند، بازسازی کردند و جمعش کردند و چاپ کردند. این حدیث اول صحیفه صادقیه است، این تاریخ هم دارد، این از احادیثی است که تاریخ دارد، ماه رمضان سال هشتم هجرت به والی مکه اما این حدیث الخراج بالضمان تاریخ ندارد اما مدینه است، واضح است. عائشه نقل می کند و عائشه هم در مدینه است و اصلاً واضح است که تاریخش در مدینه است، در این حدیث بهره وری مطرح است لکن نزدیک هم اند، شبیه هم اند یعنی اگر شما قبض کردی گرانتر بفروش، با سود اما هنوز قبض نکردی بفروش. به دستت نرسیده بفروش. عرض کردم یکی از راه های درآمد در تجار همین است، چیزی را که هنوز نیاوردند گرانتر می فروشند، رسمش است، به عهده طرف می گذارند. نهی رسول الله عن ربح ما لم یضمن. این را هم می شود استظهار کرد لکن اولاً حکمش محل کلام است، خود این حدیث هم مشکلات تاریخی دارد که اگر بخواهم شرح بدهم طول می کشد، اجمالاً خدمتان عرض کردم. این راجع به احادیثی که ممکن است به درد ما بخورد.

تا این جا روشن شد انصافاً ما برای این مطلب که این حدیث رسول الله باشد شاهی نداریم اما آیا می شود شاهد های مضمونی قبول کرد؟ مرحوم شیخ در مکاسب دو تا حدیث دیگه هم آوردند، آقای خوئی نیاورده، نمی دانم چرا، تا حالا چون کتاب آقای خوئی دست من نبوده، این عبارت آقای خوئی را چون نیاوردند شرح آن دو تا حدیث و بقیه کلام من در آن جا ان شاء الله، فردا کتاب شیخ را می آوریم، می خوانیم.

خب تا این جا روشن شد که الحمدلله تا حالا چنین چیزی ثابت نشد که پیغمبر می فرماید الخراج بالضمان. خیلی خیلی هم قبولش بکنیم تازه احتمالا کلام عائشه باشد و کلام رسول الله نباشد. خب طبعا دیگه بحث ها ساقط می شود. معذک آقای خوئی چهار تا معنا را ایشان برای این مطلب فرمودند.

یک: و هو الاظهر چون عرض کردیم ثبوت کلام، بعد معنا، بعد حدود. در معنا فرمودند و هو الاظهر و إن لم اجد من ذكره، کسی را ندیدم این معنا را بگویند و ان شا الله بعد از این هم کسی نخواهد آمد، چون این معنا درست نیست. ایشان گفته خراج یعنی پولی که در اراضی خراجیه می گیرند. تعجب است و حالا نمی خوانم.

اصولا عرض کردم ما اراضی خراجیه زمان عمر است، اصلا زمان پیغمبر ما تعبیر اراضی خراجیه نداریم اصلا. اصلا خراج به این معنا زمان پیغمبر نیست. خراج یک معنای لغوی دارد و آن هم درآمد است. عرض کردم مالیات هم اصطلاحا نمی گفتند، عشر می گفتند، عرض کردیم این نامه هایی که پیغمبر به اهل یمن نوشتند خیلی از احکام اسلامی را از آن در آوردند یعنی وقتی که مصادر سنت را توضیح دادم، یک وقتی شرح دادم، تا سال ۱۰۰ مصادری که تدوین سنن پیغمبر کردند، سنی ها، سنی و شیعه فرق نمی کند، این خودش یک بحث لطیفی است، قرن اول مصادر چیست. یکی از آن مصادر نامه هایی است که پیغمبر به اهل یمن نوشتند، عرض کردیم در یکی از این نامه ها دارد که و أن لا تُعشروا و لا تحشروا، یکی با عین و یکی با هاء، عشر ندهید، یعنی مالیات. مالیات متعارف عرب عشر بوده، لا تُعشروا یعنی ما از شما مالیات نمی گیریم، و لا تُحشروا، این تُحشروا یعنی سربازی اجباری. یعنی وقتی مثلا جنگ بیاید بگوئیم از این عشیره دویست نفر باید بیاید، این را حشر می گفتند، و إذا الوحوش حشرت، جمع کردن. چون این را ممکن است بپرسید خیلی ها بلد نباشند، لا تُحشروا یعنی ما سربازگیری اجباری هم نداریم. چنین چیزی را که بیاییم سرباز از شما بگیریم نه، این جهاد فی سبیل است هر کسی می خواهد شرکت بکند تقرب الی الله شرکت می کند، این لا تُحشروا و لا تُعشروا به این معناست، یکی نفی مالیات است و لذا پیغمبر در سال هشتم زکات را قرار دادند که اساسا خذ من اموالهم صدقة، اساسا دو و نیم درصد است، عشر ده درصد است. خود زکات در اسلام اساسا دو و نیم درصد است. عشر را برداشتند، خمس که قبل از این بود، چون خمس در غنائم است، عرض کردم خمس جزء

بیت المال نیست، بعضی از آقایان معاصر ما نوشتند که جزء بیت المال است اشتباه نوشتند، اصلاً خمس جزء بیت المال نیست، پیش سنی ها هم بیت المال نیست، خمس مخصوص غنائم است، غنائم هم در آن زمان در جنگ ها بوده، ربطی به این اصطلاحی که با زکات و مالیات است ندارد.

علی ای حال اراضی خراجیه در زمان عمر بود. اصولاً پیغمبر اکرم چه در مکه که اصولاً جنگی نبود و چه در مدینه که جنگ شد زمین نگرفتند، مثلاً عشائر زیادی مسلمان می شدند بعد به ولایت می گفتند آن زمین های فلان مال تو، این جوری. اصلاً ما خراجی نداریم. تنها زمینی که پیغمبر گرفتند به اصطلاح امروزی ها ارزش اقتصادی دارد همان خیبر و فدک است، فدک که فیء بود و مال رسول الله بود، خالصاً لرسول الله. خیبر را هم به این صورت گرفتند که با اهل خیبر قرارداد بستند، خود اهل خیبر بمانند و چون در خیبر جو و خرما بود، محصول را نصف بکنند، نصف مال یهودی ها و نصف مال مسلمان ها که من چند بار کیفیت شرحش را دادم، این جزء اراضی خراجیه نیست، اراضی خراجیه زمین هایی بود، و عرض کردم این را هم که آقایان نوشتند و به عمر نسبت دادند احتمال ما دادیم که مال عباد یا کباد پدر انوشیروان باشد، در این کتاب معجم بلدان به او نسبت می دهد، یک قصه ای نقل می کند که قباد دور افتاد و به یک جایی رسید که یک زنی بود که مشغول نان پختن بود و بچه ای بود و این بچه می رفت انار بیاورد، وقت انار بود مثل ایام ما. می رفت انار می چید و زن تنور را ول می کرد و می آمد جلوی بچه را می گرفت. تا بچه را می گرفت می خواست برود نان بپزد بچه می رفت، خیلی ناراحت شد، آمد از این زن پرسید خب بگذار این بچه انار بکند، گفت چون الان ایام انار است مامور سلطان نیامده مالیات را بگیرد، ما تا مامور سلطان نیاید در مال تصرف نمی کنیم، مامور سلطان بیاید مالیات را بگیرد آن وقت می گوئیم بچه ها بخورند، چون هنوز نگرفته ما جلویش را می گیریم.

گفت به قصر برگشت این بد است و مردم در فشارند، چکار بکنیم؟ پیشنهاد این شد که مالیات را از میوه برداریم و روی زمین قرار بدهیم. این اراضی خراج یعنی این. مالیات را به جای این که روی میوه و روی درخت حساب بکنیم. آن وقت توضیحات این را هم عرض کردیم که این در زمان عمر شد و مالیات را هم روی زمین های مختلف گرفتند، یک زمین هایی هشت درهم، نوشتند، نرخش هم

نوشتند، یک زمین هایی ده درهم و یک زمین هایی دوازده درهم. یعنی به حسب کیفیت توش زراعت بشود یا میوه بشود، درخت میوه بشود، نزدیک آب باشد یا از آب دور باشد، إلى آخر خصوصياتی که در آن جا مطرح بوده.

این اراضی خراجیه مال زمان عمر است، تعجب می کنم آقای خوئی این معنا را در این جا فرمودند که الخراج بالضمان یعنی این. بعد یک معنای چهارمی هم ایشان فرمودند آن یراد بالضمان خصوص الاختیاری، لکن اعم من کونه موضع شرحا و این معنای ابن حمزه است، بعید است که ابن حمزه مرادش این باشد. ظاهرا آقای خوئی این را از مرحوم آقای ایروانی گرفتند. ایشان هم ظاهرا اشتباه کردند. ظاهرا ابن حمزه تمسک به الخراج بالضمان کرده است به تصور ابوحنیفه. چون اصلا این در میان اهل سنت هم نیامده. این را آقای ایروانی این احتمال را داده اما ظاهرا این هم علمی نیست لذا در الخراج بالضمان دو تا احتمال اساسی است:

یک: ضمانی باشد که شرعا امضا شده و شخص اقدام کرده و امضا شده

دو: ضمانی باشد مطلق ولو قهری. مثل غصب یعنی مثل غصب، مثل مقبوض به عقد فاسد، مثل همین ضمان صحیح، مثل ضمان صحیح، یکی دیگه هم هست. مجموعه اقسام ضمان که هست در تمام آنها قائل به این بشویم که بگوییم موجب این است که درآمد مال او باشد و این دو تا معنا اساسی است، بقیه معانی چهارتایی که ایشان فرمودند یکیش که خیلی عجیب است. آن معنای چهارم هم که از استادشان گفتند، اسم از استادشان نبردند لکن مرحوم آقای ایروانی فرمودند. آن معنا هم فوق العاده بعید است و بین همین دو معناست که فردا ان شا الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين